



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



این نسخه شریفه

که مملو است از لای خورشاب کتابت
بریع و تالیفی است تنبیح مسمی بانیس الامراء که الحق

خیز جلیسی است و بار او بهتر مونی است

امرا و نفیس تر معیشتی است فقرار او شیرین همدی است

فضلا را چکیده کلک جناب مستطاب فخر العلماء العالیین

جامع المعقول والمنقول حاوی فی الفروع والاصول

العالم الربانی والمحقق الذی لیس له ثانی جناب

المیرزا محمد حسین الکرمانی ادام الله نعمه وعزه نخل السیة السد فحما

الفقهاء والمجاهدين المرحوم المبرور الحاج سید جواد ^{سلطان العلماء}

الحسینی عترة وسجاد الشیرازی مولدا والکرمانی

مسکنا وریثی بزبور
طبع در آمله



کتاب ستار انیس الامرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نجينا من مباحث العلوم الرسمية باليمن والافضل
واغنيا بروح المعاشنة من مكائدة النقل والاستدلال وافقدنا
مما لا طائل تحته من كثرة القيل والقال وعصمنا من المناظرة و
المعارضة والجدل والجدال فانهم اشاروا الشبه ومطآن الرب
والشك والضلال والصلوة والسلام على سيد المرسلين وجامع
شمل الدين وقاطع دابر الملحدين محمد المبعوث على الاولين والآخرين
صلوة يوازي عددها عدد ما كان من خلق الله وما سيكون
الي يوم الدين وعلى اله الفر الميامين واصحابه الطيبين
الطاهرين سيما وليه ووصيه وصارمه وصاحبه يد الله
القاهر وجه الله الزاهر امير المؤمنين واولاده الراشدين السبقيين
المختصين سلام الله عليهم اجمعين اللهم ارزقنا شفاعتهم و
احشرنا معهم وفي زمرة من يحقك وبحق طه وليس
وبعد من كويد العبد الضعيف الاثم الجاني محمد حسين الحسيني الكرماني كدامين اوقات

فرخنده و ساعات که سال یک هزار و دویست و هشتاد و هفت پیرست و پست
واند سال از زمان بد و جلوس و عهد ابد محمد سلطان اسلامین و خاقان انخوآمین
طلعتی فی الارضین آسمان مسند و سه صورت و خورشید سیر لا مکان سیر و
فلک رتبه و سیاره سیر پرورده اقبال و نخت زینده تلج و نخت غره ناصیه
جهان داری قره باصره سلطنت و کامکاری ملک الملوک العادل علی اهل الملک
من غنی و فقیر و صعلوک ابو المظفر و الظفر و الاقتدار السلطان ناصر الدین شاه
قاجار ابد الله ملک و ملکه الی یوم القدر که شکر که کافه بر اید عامه رعایای ابد
مالک محروسه ایران و زطل خلیسل اینحضرت شاهنشاه چهار روح العالمین فداه که
بی شایسته تکلف توان گفت که از عهد اینیا آدم الی کنون بر بیولای سلطنت چنین
صورتی فایض گشته و بر عناصر و خشچان پادشاهی مزاجی باین اعتدال تعلق نگرفت
روز کاری براحت و رفاهیت میگذرانند لایسما اهل بلده کرمان صانعا الله عن الخدشان
که درین ایام اشعه انوار عنایت و رافت حضرت ظل الهی از افق ایشان طالع گشت
و بکمرانی سپهر مجد و جلال و آسمان کوبه جلالت و اقبال اصل شرافت مهیب و پست
معدن معدلت مقرب حضرت سلطان وکیل الملک ثانی مرتضی قلیخان لایست
رایات شوکت بر یلح الظفر نشوره و آیات غلظه کاسع المانی ماثوره منقح و مهابی
شد چه از آن عهد که خاتم ولایت این ولایت بنکین کلین او فرین شد همواره و چه
همت و تقیم نیت بر رفاهیت و منفعت و صلحت رعیت که مایه رفعت و بقای سلطنت
است مصروف داشت بخدمت الله کرمان از بذل و عدش رونق شباب یافت
و بارای زرین و عقل خورده بین قواعد محدث را برداشت و رسوم نیکو گذاشت
فانظر و الی افاد و حمد الله کیف یحیی الارض بعد موتها پس من بنده
خادم الفقراء و الاولیاء اللایا را هوای آن در سه افتاده که نموده و شطر ربوبیات

نخستین
نیز به خاطر رعایت



واللهیات بنام نامی او بسمت تحریر در آورده و عمر را درین عهد میمون مصروف
 باین فنض عظیم بهار دلی از اینجا که غالب اهل اینولارا از معارف حق حقیقه محروم
 و همه را ازین اصطلاحات بی بهره دید از آن خیال مایوس و معرض شد و از آن
 سعادت محروم ماند و سبب اعراض ناس ازین علوم آنست که غایت و فایده
 علوم را تحصیل مال و جاه و نیوی دانند و در هر حال شهرت و ریاست را پیش
 نهاد و خاطر فخر خود دانند و در اصول عقاید همچون عجایز و صبیان تقلید ایهاتید و اعمال
 بر آن خوانند و بعضی اهل این بلد بعرفانی که دهن من بیت العنکبوت است خاطر
 خود را خوشنود ننوده اند و باین کمان که بدین مقالات سست پی بمقصود توان
 برد حاشائیم حاشا هذا خط عظیم مجلا این ضعیف بعد از اعراض چون سیل
 فطری جلی ایشا از البصید و شکار که از دیدن ملوک است وید و در خاطر رسوخ نموده
 که رساله بنام نامی سامی ایشان بنجار و شروع در این مختصر رساله نمود امید است
 که مطبوع طبع الوالالباب بشود و در نظر دارم که اگر با انجام برسد او را موسوم به
 امیس الامراء نایم و او را در فن بزور و قرار و هم ولی اگر کاه کاهی بنسبستی
 دقیقه چند قدسی نکت چند ملکوتی بزبان مرغان چمن قدس و طائران ارم اسن ذکر شود
 معذ ورم دارند چه مقصد اسنی و مطلب اعلا و عنصر غالب و در هر حال آن مطالب است
 مرغ آتش خوافی لذت شناسد وانه را فکلا تو اکت علی افواج الطیور و تلافی
 لدی امواج الغومر لا یحصل للقلب الحزن التسلی الا بتذکر العهد
 الشریف الذی عاهدته و تدبر الميثاق المنیف الذی وافقته
 مایم و همین زمزمه عشق و نوا نایم پیداست که دیگر چه خورسند توان بود
 مجلا از ناظرین این رساله متمسم که اگر زلت و لغزشی مشاهد نمایند قلم عفو بر او
 بکشند و با غماض ترک اعراض فرمایند زیرا که الا انسان یسأل الله و

لفظ طب را بر مطلق طب حیوان مینودند بجهت نجاس و تماثل و کتب معتبره همه آنها
 مستحسن بود و بعلایقه غالب حیوانات از انسان و طیور و مواشی و غیرهم بعد رفته رفته
 بعض متاخرین ایشان چون نفع بلوغ در غالب آنها ندیدند اقتضای نمودند و کتب
 خود بطب مواشی و انسان بعد از برهه از زمان بعض از اطباء یونان و غیره مثل
 ابن ابی حرام و قسطوس و ادویه کجاس فن طب مواشی را از کتب خود جدا نموده
 و موسوم نمودند آن را بعلم البیطره و کتب چند در آن علم تصنیف و تالیف نمودند
 شریذمه دیگر از آنها فن طب طیور و شکار را از کتب سلف افزوده جدا نمود
 و موسوم نمودند بزره بجهت اضافه با شرف انواع طیور که برآند و بزره جمع بازی
 است که مطلق طیور شکار را بازی هم گویند و سبب این اضافه آنست که هر یکی از
 علوم که متعلق است بنوعی از انواع موجودات علویه و سفلیه مجرده و مادیه واجب
 و سزاوار آنست که قرار داده بشود موضوع آن علم و اضافه بشود اسم آن علم
 بسوی اشرف آنچیز که میجوشد غنه است در آن علم لهذا اسم این علم را بزره و اطلا
 نمودند اضافه للبازی که یکی از اقسام طیور شکاری و اشرف از همه است و محل و مقر
 خود ثابت و مسکن است که انسان ملک اشرف و ارفع همه حیوانات است
 بجهت جامعیت او همه نفسیات و کمالات مادی و روحانی او است کلمه جامع نوریه و
 همه موجودات منظوم و مندرجند در ذات او کما اشار الیه رئیس المومنین رو
 و روح العالمین فداه اتونعم انک جوم صغیر و فیک
 انطوی العالم الاکبر لکن نه باعتبار ماده او چه ماده انسانی
 از جهات ضعف مواد است بلکه باعتبار صورت او که فصل حقیقی او است
 شرافت و تحصیل مواد و اجناس بصورت و فصل است با قطع نظر از صورت
 و فصل ماده و جنس افاده نمی نمایند مگر ابهام و کلیت را و الله اعلم بالشیخ

لکن بوجد مجمل توقع این بیانات درین مختصر رساله نیست که مشر و محققان
 ذکر شود و محل اثبات این مطالب در علوم حکمیه و عقلیه الهیه و فن قطاس است
 و طالبان بزور و رایان مقامات سر و کاری نیست چه آنها را باب لذات
 صورت و عیش و نشاط دنیوی هستند و آن علوم را دلی شکسته و خاطری از
 غیر حق گینخته و کار است بدینکو بدینمستشعر موس خرمی از سر نه ای طالب
 عشق کاشش افروز بخاری بنجر و بستان را مجمل اثر نیست انسان
 نسبت بعقول سلیمه از بهیات اولیه است و حاجت باطناب و تطویل
 کلام نیست و اشرف مولد است بعد از انسان کسی است و چیز کجی اقرب باشد
 من حیث الخلقه و الصفه بانسان متبعین از حکم را باستقرار معین نموده اند که از
 معادن طلا و عدل و اقرب است بانسان از سایر معادن و از نباتات
 و بیروج الصنم و نظیر اقرب دانسته اند چه بعضی صفات حیوانیه در آنها
 است که در سایر اشجار و نباتات نیست و از حیوانات بیجا که طوطی و بوزینه از دیگر
 بانسان یافته اند اما اصحاب بطره و درما بین مواشی و انعام حیوان را که
 اسباب اند عدل مزاجا و اقوام خلقه و احسن صورته از همه یافتند و آنها
 را نزدیکتر بخلق و صفت و مزاج انسانی دیدند لهذا گفتگوی از احوال بسیار
 از حیث صحت و مرض و وجودت و خست و بانی احکام آنها را اصل و در آن علم
 قرار دادند و اگر گفتگوی از سایر مواشی بنمایند عا سبیل الفرعیه و بالعرض است
 اما اهل بزور و زائر اشرف انواع طیور یافتند پس قصد آنها اولاد و بالذات
 متعلق بذکر حالات زاده است و اگر از سایر طیور درین فن ذکر نمایند استطراد
 و تطفلاً و بالتبع است اگر چه در کتب متأخرین از اطباء نیافتم کسی را که در کتب
 خود متعرض این فن شده باشد و این ضعیف جانی بجهت اینکه این فن را بهر



الحماة والنسب الاستیجاب خدایا بال وکثرت قبل وقال وجوم امر امن روحانی وجمدا
 که نه اینها مایه که درت و سده مایه عبادت و بدو است کویا بقدر ارات ازلیه این
 ضعیف را متد چنانست که عمر را غالباً بجهت انحراف مزاج از اعتدال و رعمه شبانه
 و طروا امر امن قلبیه و کبدیه تصرف بیمار کباب نمایی نماید من اینجا پاس این دیوار دارم
 همانا فرض ترزین کار دارم پس شروع نمایم در مقصود و الله حبیبی و
 نعم الودد و بدانکه عادت علماء و مدوین بر این جاری شده که در آغاز کتب تعریف
 و فایده و موضوع علمی که مقصود بالذات از تألیف این کتاب است بیان نمایند
 بجهت بصیرت ناظرین لهذا این ضعیف هم تاسی نمود پوشید و نهاد که لفظ بزور و از اشتقاق
 بجایه است و مشتق منه اولفظ بازی است اما تعریف بزور و آن علم باحوال
 طیور از حیوانات است که مقصود است احوال بجهت نفی که معتبر است در آن علم
 و اما موضوع این علم در اصل مهر حیوان صاحب پر و بال است بجهت آنکه بحث
 میشود درین علم از اعراض ذاتیه آنها از حیثیت مرض و حفظ صحت و کیفیت غذا و اختلاط
 و سیاست و اموتن آنها اما غایت و فایده این علم چند چیز است یکی اخذ خبر
 طیور یا غیر طیور که دشوار است صید آنها و دیگری امور که موجب فرح و تقویت روح
 حیوانی است و ریاضت و شربت صید را که این مقصد است بعضی از مرض بجهت علاج
 مثل جذام و قنرس و مفاصل و لقود و فالج چه در صید و شکار و حرکات ضعیفه از بدن و در
 میشود و همچنین بجهت توالی نسج و کثرت نشاط حرکات انسانی از روح معادرات
 و از زیادی حرکات مواد فیه بغیر تحلیل میرود و صحت و سلامتی از غالب امراض که مطلقاً
 همه طباع است حاصل میشود و نفهم المطلب الاسایل این علم تقسیم اجناس و انواع
 طیور شکاری است و کیفیت تغذیه آنها و استقصاء امراض آنها و علاج آنها و غیر
 ذلك مقدمة بدانکه عادت حکماء و اطباء سلف بر این جاری شده بود که اطلاعات

و متردک دید بعبارت فارسی آنچه را که از کتب متقدمین القاطع نمود مختصر اندر
 نمود که سائیکه طالب این فنند غالباً از عربیت بی بهره اند و از ذکر نمودن بعبا
 رب تنفع نخواهند شد و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل و مرتب
 ساختم این مختصر را بر یک بهایه و سه بحث و خاتمه الحمد الیه به آنکه علمای این
 صنعت بسیار کنند و گویا این فن را کمله فن بطیرد دانسته اند بلکه بنطری
 و قسطوس و ابن عوام و بسیاری از طبای روم مطابق علم حیوان را عنم بکشتب
 فلاحت که زراعت است نموده اند و مجموع را از روقه نامیده اند مکرراً هم و
 غطریف و سوماکس و آرجانس از طبای متأخرین روم و یونان
 که بزوره را افزوده اند و او را فنی و علمی براسه قرار داده اند و لیکن بسیار
 باختصار گوشتید و بنا بر روایت صاحب تذکره ازین چهار نفر اول کسی که بازیرا
 اخذ و تسلیم نمود و مختصر اصطیاد و شکار کردن بانها شد قسطنطنیه حکیم بود و اول کسیکه
 عقاب را به و تار و پند نمود اهل مغرب زمین بودند و شایعین را قسطنطنیه اخذ و تعلیم
 نمود و او یکی از بزرگان بود و در اسلحه قسطنطنیه بود که با سم او موسوم شد و
 اول کسیکه معتقد بود اخذ نمود و تسلیم کرد که سیاه و سیاه و ان حدالت کستر بود که
 در زمان او ان شتم رسل و بادی سبل محمد منصفه اعماله الله و سلامه علیه و آله
 بود و بهمه شهر باری سلطنت نمود و معروف بود و او پادشاهی بود عادل و باذل
 هر چند بشریت اسلام مشرف نشد و بود ولی بجهت انصاف بهشت عدل
 که از صفات نوریه الهیه است از ناچین بود و چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله بعد از ایلد معراج ما نور است که کعبه نور بهشت و بهنم را بمن نمودند
 و دکنه دیدم در میان جهنم نهاد و در آن نهاد و شخص نشسته است بر یک آنما چیزی
 امثال باورنی است که هر وقت شعله و شعله آتش بانها میل می نمود باورنی

بجهانید آتش از آناه و میشد از بر او رم جبریل پ رسیدم احوال آن دو
 را جواب داد یکی نوشیروان و دیگری حاتم طائی است که هر چند بسبب کفر
 با آتش آمدند ولی خداوند عالم بفضل و کرم خود عدل و سخاوت ایشان را از او مروت
 ساخت و در آخرت و بدست ایشان داد تا آتش را از خود دور نمایند و چنین
 نقل نموده اند که از ثمرات و شئونات عدالت او این بود که همچنانکه خلق در عهد
 سلطنت او از ظلم و ستم و محن و غم و اندوه و جد و جهم او بعد از موت از ضرر و بهرام
 و جانوران و خاک مملکت بودند چنانکه مامون وقتی در ایوان مداین بنظر عبرت
 بر قفس کسری می نگریست یکی از علما که با او بودند گفت جناب رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرموده اند که جسد امیر و پادشاه عادل و خاک خلی با او میرسد
 مامون بجهت امتحان و زیادتی اطمینان از نبش قبر کسری نمود و دیدند مانند
 شخص خفته بآبدان تازو است بر انکشت او سه انگشته دیدند بر یکین بر یک
 چیزی نوشته بی با دوست و دشمن مدار او گیری و رکاب با شورت
 نهاد گیری قناعت گنبد تا عیش نیکو یابد وزیر مامون خواست انگشته های
 اخذ نماید مامون در غضب شد و گفت خلاف حرمت ملک است بعد از
 آنکه خاک جهاد حسب الاشاره سلطان حقیقی حرمت پادشاه عادل بجهت صفت
 عدالت سکا بهشته ما چون بهیچ می نمایم پس مامون امر نمود قدیمی مشک
 و کافور بر جسد نوشیروان افشانند و قبر را بر حالت اول ساختند
 و بنای شخص استبداد از هیچ یک از اینها نماید اما مروت که بقا عد و تقسم
 اعمال در شاه معاد واضح است و هویدا چه هر معنی و حقیقه که در شاه
 ناست و ملک است صورت و رقیقه نور عالم ملکوت اعلی بر آن مرتب
 است و بالعکس صورتی و زیر دار و آنچه در بالاستی صفت

مروت
 یعنی بازن

عدالت و یرین دنیا را در نشاء آخرت صورتی است کامل و همه ایات
 و اخبار و اله بر جسم اعمال لایحسی است اگر اهل دلی و تیزبانی وقتی یافته ام
 بجز الله تحقیق این مطلب را بر ما نه نمود و ام اگر حق متعال توفیقی عنایت
 فرماید و خیال فاطر خود دارم که رساله معادیه بهست تالیف و تحریر و در
 نشاء الله اگر موفق شدم آنچه لازم از این مسئله است بیانی شافی عرض
 خواهد شد اما فقر و محنت و مصون بودن جسد از خاک آنهم باذن الله
 میسر است بدون آنکه غرق در قواعد عقلیه بر پایه بشود و فطوبی لغو سلکوا
 سبیل العدل و جابو و سمعوا قول الحق فاجابو و جواهم الله عنا
 خیر الجزاء و رضی الله عنا و عنهم یوم اللقاء اگر چه این کلمات
 مناسب مطلب نبود ولی قلم سرکشی نمود و الکلام میجر الکلام بحسب
 اول در امتام طیب و شکاری که جوارح گویند بدانکه طیب و شکاری
 بسیارند اما آنچه درین رساله ذکر میشود ولیاقت گفتگو دارند که
 عقاب و اشرف آنها بازی است دیگری باشق است که انبار سی
 باشد گویند ماده او را فویسته گویند پس کوبی و معتر و مقر بین که چرخش گویند
 و از جنس سیاه چشم است و سقاوه و کوانج و سنقر و این پنج قریب
 المزاج و تعلیمند و گاه اطلاق مینمایند معتر را بر اقسام جوارح که جبهه قریب
 باز و شامین باشند پس شامین و زج که نوعی است از عقاب پس سر که
 اگر کس است و همه اینها و سایر اقسام جوارح ماده آنها بر کتر است من حیث
 الجثه و اقوی است و چشم آنها برای دیدن تیزتر است بخلاف سایر طیبور که
 که از آنها اقوی و اعظم جثه است و حکم کلی برای نوع یا صنف جوارح که مرغ
 شکاریند آنست که بجهه تیز خوب و بد و افراد آنها ملاحظه نمایند که ام که

نسبت نبوع یا صنف کو بکثر است جسته آنها و کوتا در است کردن آنها
و بارک تراست ساق آنها و رفیق تراست مخاب آنها پس آن وجود
و حسن و بهتر آن نوع یا صنف است و همچنین از آشیانه و شکار آنها
هم خوب و بد تمیز داده میشود اگر آشیانه آنها در اعلا ی اشجار و جبال است
و شکار آنها که نزد آنهاست اگر دیده شود مثل سمان و قبره و نحو اینها که
بطئی احرکتند دلیل است بر ضعف و خست آنها و اگر بعکس این
صفت است دلیل است بر قوت و جودت حسن آنها و درین
مبحث چند فصل است فصل اول در عقاب است و او طایر است
معروف بفارسی الاله و تبرکی قرقوش نامند جمع او اعقاب و کثیر او
عقبان است و ماده او در القود و کوبند بعضی او را عقاب مغرب گفته اند
و او طایری است عظیم و شجاع ولی بسیار مکار و غدار است جرئت
و شفت بسیار با نسانی مانوس و مالوف میشود و چشم او از سادات بعید
می بیند حتی آنکه حدت بصیر او من عرب ضرب الشل است و میگویند فلان ابصر
من العقاب و او دو قسم است یکی عقاب و دیگری زرج یا عقاب ماده
او است و زرج نر او و اول اوئی است و زرج من حیث ابجه اصغر است
از عقاب و رنگهای عقاب مختلف است بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل به
سیاهی و بعضی اشقرند و همچنین بعضی منزل و ماوی و جبال و بعضی در صحرا
و بعضی در زیستانها دارند این خلکان نقل نموده که همه عقابها ماده اند و نر
از سخ خود ندارند بلکه مرغ دیگر از غیر جنس او با او جمع میشود و بیضه می دهند
و قول دیگر آنست که رو با او جمع میشود و هذ من غرایب الامور این عنین
شاعر در نحو شخصی که مرده است بود با بن سیده میگوید ما انت الا کالعقاب

وگو
آرشیہ نہایت
مجمع الاما وکار

نسرو میرود و بعد از بیرون آمدن در شمع آفتاب می نشیند جمیع پر و بال
 او فرو میزد و چند یوم در نزدیکی آن چشمه ساکن است و بچهار بجهت او طعمه حاضر
 می نمایند و هر روزی چند نوبت خود را در آن چشمه می اندازد تا پر و بال تازه و
 بیرون آید و در نو خیزم او غود نمود و وقت یکسیر و طیران نمود و منزل و اشیانه
 خود عوض نماید **فبحان الملك العظيم القدير القادر على ما يشاء**
 چمنه و کوه و جود و انجی سب ثلمات او اینست که هر آن که مرض کبد و غیره بزرگ
 طاری میشود و باد و خرگوش بدست آید و در یکبار آنها را وای خود را بنماید و شفا
 می یابد از آن مرض و از عادات او اینست که هر وقت شکار مار و انجی می نماید همه
 گوشت آنها را بخورد و کمر آنها را که اجتناب میکند بجهت سمیتی که در سر است
 و **هذا ما اطهر الله بقدر قدر البالغة الكاملة** همچنین اگر از طیور شکا
 نماید همه لحوم آنها را بخورد و گردل آنها را و از خایق عقاب آنست که مها اکن
 خود بنفشه مسید نمی نماید بلکه به جانور یا طیر شکاری که مسید نمود پیدا نماید و مسید
 آنها را اینک آنها میر باید کرد وقتی که نیاید و کتاب عجایب الحوادث معتدش
 نقل نموده که حجر عقاب سنگی است شبیه بآه تر بندی که در وقت حرکت
 دادن آوازی از آن شنیده میشود و وقتی که میستگند او را نمی یابند
 چیزی در آن و آن سنگی است که عقاب آنرا از ارضی بند وستان اخذ
 می نماید و در آشیانه خود نگاه میدارد تا هر وقت آدمی قصد آشیانه او را تمام
 آن سنگ را بر بیل احسان ورشود می اندازد تا آدمی بجهت خواصی که در او است
 او را برداشته و متعمر من و کرد و جوجه او نشود و از خواص این سنگ آنست
 که اگر او را بیاورند بر زنی که وضع حمل او دشوار است ولادت بر او سهل و آسان
 شود و بآذن آتش و کرا و کسی دزیر زبان خود بنهد و گفتگو و مقاوله بر خصم غالب آید

و کما یستلزمه

وفي الطبائع عجائب واز برای او خواص دیگر هم ذکر نمود و اندک نه و نحو
 این رساله است و منقول است وقتی که عقاب صحیحه میزند میگوید
 فی البعد عن الناس واحة وضمون این مقال تسبیح و ذکر است
 ای والله هذا قول حق و کلام صدق توضیح آنکه سلاله الی الله را بجهت
 ضعف قوه و کمی وسعت که در اول مرتبه ولایت است احاطه بطرفین و
 دارای عینین که کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است میسر نیست
 لهذا طریق تفرید و انزوا را پیشه و اجتناب از خلطه و آمیزش با خلق را
 اندیشه نموده به بیت السر و وحدت رفته و از اهل کفار کناره گرفته از اینجهت
 اکثر سلف و ابرار خلف و رابطون جبال و سواحل بحار صومعه و معبد گزیده
 سید موجودات خواجه کائنات قبل از زمان بعثت فرید اوحیداً
 و رفیعاً جلوس طریق عبودیت مطلقه و مرابطه و مواصلة بجزیم قدس
 بر میرد و لهذا مقام الجمع و اینکه در خطه میشود که بعضی اشخاص بل غالباً
 از تنهایی و خلوت شمر و متوحشند و بیش آنست که نفوس آنها از اخلاق
 حسنه و کمالات فاضله بی بهره است لهذا ملته و مخطوط میشوند از کثرت
 مرابطه با کس و ملاقات با آنها و در نهایت توخس را از ذات خود
 بگشود و انس با رفقا و صدقا و اما هرگاه ذات او همان باشد از نور حق
 و متصف باشد بصفات حق مطلق و منور باشد بنفس و بفضیلت و حکمت
 و عدالت طلب نمی نماید مگر عزالت را و مانوس نمی شود مگر بخلوت و مخطوط
 و تنه نمیشود مگر بوحدهت فهو فی زاویه الخمول اهش و اشر خلق الله نعم
 لانسه بالحق و شهوده بالجمال المطلق و يستعین بالوحد على الفکره
 ليستخرج المعرفة والحكمة و لم يرك هذا معنى ما لا يستين

بالناس من علامة الافلاس في حق الما فوسين بالناس الذين
 هم اضر من الوسواس الخناس وما ورد في حق من تفرد وتجنب عن
 مخالطة الخلق ومما رغبتم ان المؤمن وحده جماعة ونعم ما قيل
 بیکامی زخلق جهان عین وحدت زان آشنای کس نشود آشنای او
 انخواص عطار دین محمد نقل نموده که عتاب از بوی صبر فرار مینماید و اگر
 بوی او را بشدت استنشام نماید غش غارین او میشود و پر عتاب را هرگاه
 در خانه و در نمایند اگر مار و را آخانه باشد پاک میشود و زهره عتاب را
 هرگاه و در چشم کشند نفق میکند بجهت ظلمت بصیر و آبی که نازل میشود در چشم
 التعبیر دیدن عتاب در عالم رویا دلیل است بر فتح و فیروزی و غلبه بر
 اعدا اگر در جناب و لشکر کشی باشد چنانچه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در غزو و از غزوات در خواب دیدند و بر کفار غالب آمدند و اگر در خواب
 دید و شود که مالک و حاکم بر عتاب است بجزت و جاد یا سلطنت و
 بزرگی رسد و بر دشمن خود غالب آید و معمر شود مقدسی گفته که اگر مرید او را به
 چنگال زدن نقصان در مال او رسد اگر او را بر بام یا خانه خود بسند ملک الموت
 است و اگر در خواب بسند که سوار بر عتاب شد اگر فقیر باشد غنی شود و اگر
 غنی باشد بمیرد و چه در زمان سلف مرود اغیار الشکل عتاب میساختند اگر زنی
 در خواب بیند که عتاب را بنید فرزندش بخدمت پادشاه مشرف شود
 و الله اعلم اما راجع الی بزرگوار نوشته اند که طایری است که با او ملوک
 و سلاطین صید مینمایند و او را از اخفاف جوارح شمرده اند و بسیار غذا
 و کم وفا است و ماکوت و مانوس نمیشود مگر بصوبت بجهت شدت کثافت و
 بیوست که در طبع و مزاج اوست و از عادت او اینست که شکار و صید و

هوای نمایی بکمال غایت بر روی زمین و قریب بارش شکار میکنند و سر
 رنگ او بهترین اصناف است و او از اصناف عقاب شمرده میشود
 جوایز نقل نموده که او از عقاب است لیست نقل نموده که او غیر از عقاب است
 و سه جنس رنگ او بیشتر است فارسیان آنرا دو برادران میگویند بجهت
 آنکه عادت آنها این است که زرد ماده با هم شکار میرند هر وقت یکی از آنها
 مشغول شکار شد و از صید نمودن شکاری بجهت بزرگی و قوت او عاجز آمد دیگر
 او را اعانت نماید و سایر خواص و احکام او بعینه حکم عقاب است
فصل دوم در بازی است افصح لغات تخفیف یا راست بعد از این
 بدون یار پس بازی بشدید یا تشنه و جمع او بازیان و بزه است و
 این لغت مشتق است از بزوان معنی جستن و گنجه او در لسان عرب ابوالهلول
 و ابوالاحق است و او مرغی است بسیار تکبر و با رغبت قزونی در
 عجائب المخلوقات نقل نموده که باز از سرخ خود ندارد و همه ماده اند و سایر
 جوارح و مثل شاهین و حده نر با جمع شده بیهوده می نند آلوده شوند هر یک
 از آنها بلوئی بعضی بایل سفیدی و بعضی بسیاهی و بعضی اشقر و بعضی خاکستری
 رنگ و غیره و حده که سر عارمله قلیو ارج و بشیرازی کور کوره و تبه که
 چلانغان نامند و او پست ترین طیور است کینه او ابوالخطاف است و
 ابوالصلت و او سیاه رنگ و رمادی است و گویند خود نموده صید نمی نماید
 بلکه شکار سایر جوارح را از دست آنها میر باید و طعمه خود می سازد و در پر و از دور
 هوای ایستد چنین نماید که ساکن است برخلاف ما بقی که او سر که این قوه را
 ندارند این حشیه و این زهر را اعتقاد آنست که عقاب و حده بعد از ریختن
 آنها بیکدیگر مبدل میشود بعد از ریختن پر عقاب حده و بعد از عقاب میشود و بعضی

دیگر را معتقد است که عقاب و غراب مبدل میشوند و آن هذالشی عجاب
 و از صفات محموده و فضایل حسنه او نقل نموده اند که اگر مرغی در همسایگی او
 آشیانه یا جوجه نهاده باشد اگر طعمه بدست او نیفتد و از کرسنکی میر و راضی
 بصید آن مرغ یا جوجه او نمیشود و همسایه خود را از دست نمی نماید پس چه بسیار
 خبیث النفسند آنانکه بدین صفت زوایله موصوفند و نفوس شریره خبیثه
 مودیه خود قولا و فعلا و عملا حق جواز نگاه نداشته و بایز او دل شکستن فقرار و
 ساکنین از همسایگان خود محتر و خوشنودند و همسایه آنچه از اخبار و احادیث ستر
 مستفاد میشود تا چهل خانه است جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 میفرماید من کان یؤمن بالله و الیومرا لا خوف لیکم حیا و کرامی داشتن
 همسایه آنست که در رفع رسانیدن و دفع ضرر نمودن و دستگیری کردن و قرص
 دادن آنانکه گمائی نماید آیه شریفه و یمنعون الماعون و بحق کسانی منزل
 است که از آب و آتش و نمک و ظرف و غیره دادن همسایه نخل و خدمت
 نمایند و همچنین آیه مبارکه دیگر و اما من یجمل و استغنی و کذب بالحقنی
 و بحق آن مردی از انصار نازل شد که در خانه خود نخل داشت و شاخه آن
 در خانه همسایه بود و در وقت چیدن خرما می داد اگر دانه از آن در خانه همسایه
 مسکین افتاد می فی الحال در خانه او داخل شدی و آن را از آنها بستدی
 و اگر یکی از اطفال آن همسایه حیوانی از آن و آنها را آورد و هین که از ده بوفند
 با کشت از دهان آنها بیرون نمودی بالاخر بعد از خبر شدن جناب رسول الله
 صلی الله علیه و آله از این کیفیت و خریدن آن نخله نخله را بان شخص فقیر غنایت
 فرمودند و همچنان در حدیث صحیح است که هر که مهر بانی نماید و کرامی دار و همسایه
 را واجب میشود بر او بهشت و هر که ازیت نماید و بر بنجام همسایه خود را احرام

کرد اند خلاق عالم بر او بوی بهشت را و جاری او در دوزخ است آغازنا
 و اخواننا منهم الى غير ذلك من الاخبار والاثرات التي لا يليق ذكرها بهذا الضعيف
 رواة اخبار و نقد آثار را کمان آنست که جدا از جوارح سلیمان بن داود
 علی نبینا وعلیه السلام بود و به عای آنحضرت است که مانوس و مانوف کسبی
 نمیشود چه از خصایص سلطنت آنحضرت بود و از غرایب حکایات حداد صاحب
 کتاب حیات البیوان نقل مینماید از حافظ نسفی که در کتاب فیما یل الاعمال
 نقل نموده که عاصم ابن ابی انجو و که شیخ القماری است نقل نموده که در وقتی
 از اوقات فقر و پریشانی مبتلا شدم پس رو آوردم یکی از دوستان و جاران
 خود شش حال خود بر او نمودم که شاید مرا احسانی و اعانتی نماید بعد از
 اطلاع بر حالت من دیدم از سیاهی او اثر کرد و متضرع ظاهر شد و دل
 شکسته شدم و از منزل او برخاسته بیرون آمدم و رفتم بجهانه و بطلب
 موجه بحضرت و ابی العطیات بودم بعد مشغول بنماز شدم پس نماز نمودم
 بعد از یادی و روی خود را بر زمین گذاشتم و گفتم این اسماء و کلمات شریفه را
 یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا سامع الاصوات یا مجیب الدعوات
 یا قاضی الحاجات کنفی بحالک عن جوارحک و اغنی فیضک عن من سواک
 پس میگویند که بنده استم مشغول این ذکر بودم و درین بین صدای بگوتم رسید
 که از سجده بلند نمودم حداتی دیدم که در نزدیکی من کیسه بتار داشت
 فرو گذاشت و رفت کیسه را برداشته کشودم دیدم در او بهشتا و
 دنیا و جواهر است که چیده شده و در پیله و نایر را برداشتم و آن جوهر را
 بمال غلیمی ختم و حمد حضرت و باب بی صفت را بجای آوردم و خ
 شدم و منقول است که ذکر حداد این کلمات نورانی است کل شیء

جهانه

صحرای مرقده و
جای صبر رانیز
گویند

هالك الا وجهه وهي احسن كلمة قالها پشاع باشد بنما دین آیه
شریفه و پشاع باشد ولی از باب ایتان و اصحاب کشت و پشاعان میدانند
بلکه متقینند که همه اشیا موجودات علویة گانت اوسفلیة مجرد گانت
اومادیة از ساغر بلاکت و بوارج عدم نوش و پشاع فنا و دور بهم آغوشند
نه بلاکت و زمان مستقبل متبانی منتظر نظر ایشانست بلکه ماضی و مستقبل
و حال در دیده بهیرت ایشان یکسان شعر لامحافی کاندان نور خداست
ماضی و مستقبل و حالش کجاست و همچنین در طمس کل توحید ذاتی که
قیامت که ایشان خوانند و همه امانات حضرت مالک الملک میشود و
همه کثرات و تعینات معدوق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوال
الجلال والا کرام شوند و لم یبق فی الوجود الا الواحد القابض و ابهر اعلون و ادنون
که ساکنان ملا اعلایند و جبرائیل و اسرافیل و میکائیل که ملک عرش اعظمند
بواسطه عزرائیل مقبوض الروح شوند تا چه رسد بعالم خاک و افلاک و قبض
روح ملک الموت بید قدرت شود پس چنانکه در آغاز ذات اقدس
او بود با ولایت و بدست موصوف بود و پس کان الله و لم یکن مع شی
لا ادم فی الکیون و لا ابلیس لا عرش سلیمان و لا بلقیس در انجام همه ذات
اقدس او خواب بود و با غیبت و انتها موصوف است لا غیر هو الاول
والاخر و الظاهر و الباطن ان الی مرآة الوجعی و چنانکه در ازل و بدایت هم
خود است گوید و هم خود بی کند و را بد و نهایت هم خود ملوک الیوم گوید و هم
خود الله الواحد القهار جواب فرماید بعد و معاد قرین یکدیگرند هر کس عارف
بسد شد بعدا هم خواهد شد والا یاری کوی پشت سر بخار اماها
که کل موجودات و جل تعینات رافی النشأتین از او کزیری نیست بلاکتی

است که در بدو کلام اشار و باو شد که از بعد تا ساقه و از و تا ذره را
 فرا گرفته بلاست امکان است که منتزع از تعینات و مبیات است که شرح
 او عدم آبار از وجود و عدم است و فی ذات تعینی که مابیات است نه غیر
 و نه غیر آن تعینات است لهذا یقال فی السنة الحکماء الشامخین الاعیان
 الثابت ما شئت و اثنی الوجوه اذ لا وابدًا و هذا مفاد کل شیء هالک
 الا وجهه و تعینات ما خورند از حد و تصور و وجود و غیره و در تعین
 و مبیاتی در خور نیست خلافا للرازی و کلامه من استخف التحایف لان طول الکلام
 بذكره و وجهه و قد ذکر فی ما سنبله من وجهه راجع است بذات اقدس الهی
 بقدرینه آیه شریفه دیگر که میفرماید کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال
 و الاکرام لان القرآن یفسر بعضه بعضا و وجه الشیء هو الشیء جوهر و کمن است که
 راجع بلفظ شیء باشد و مفاد معنی فنا و دثور و بلاست همه ماسوی الله است
 چه نظر ببلات ذاتی موجودات و چه در وصول بنایات و در جمیع کل بنایات
 النمایات که در صحت کلی و نفع عموم اسرافیلی و انقضاء سلطنت اموی و ظهور
 و بروز دولت عه خواهد شد فیوم مثذ وقعت الواقعة و انشئت السما فی یوم
 واهیه و نقط قیاست که در این سنه و افواذ مذکور است مشترک است
 باین قیاست سفری که موت طبعی شخص است که من مبات فقد قامت قیامته
 و قیاست کبری که نسبت بکل است و یک یوم الوبی است و یوم مجبوت است
 یوم یجمعکم لیوم الجمع و یومی یوم الفصل است هذا یوم الفصل جمعناکم و
 الاولین لیمیز الله الخبیث من الطیب لیمیز الحق و یبطل الباطل و از عجایب و غرائب این یوم
 است که نسبت بطائفه نجاه هزار سال است کما قال عز من قائل تفرج الملائک
 و الروح البیر فی یوم کان مقداد مضین الف سنة و نسبت باین یوم و یک یوم

واحد است و اما امر الساعة الاكلح بالبصر او هو اقرب مجاز سر قیامت سریت
 بزرگ آنست یا را اذن در کشف آن سریت چه آنست یا اصحاب سریت
 و نوازینند اصحاب قیامت دیگر اند اهل قش و حجاب که اصحاب اقلید و مظنه
 و آریا بند چنین گمان میکنند که قیامت بحسب زمان دور است از انسان اما از با
 برهان و عیان او را نزدیکتر از همه چیز میدانند و می بینند اقرب الساعة يوم
 یرونه بعد از نوبه قریب سوال ختمی و سیه امی انا و الساعة که هاتین میفرمایند
 و اشارت به دور است مبارک خود فرمودند مع ذلک شککین و مجوبین از نور
 علم سوال از زمان قیامت از آن بزرگوار میفرمودند مولوی میگوید ز اوقیست
 را همی پرسیده اند که کانی قیامت تا قیامت راه چند است باز بان طالب
 میگفتی بسی که در تحت جشر ابر کسی که این طایفه عوام که با انعام میکنند
 چه آنها بتعصب و اقلید فقط عقاید ظاهری خود را می نمایند بلکه این طایفه کسانی
 هستند که خود را صورتی شبیه بعلی نمودند و در معنی و سیره از اغوال و جهال
 نامند تا بعین ایشان در ضلال بلکه از مردود و جالند و نفوس آنها پرست
 از و عادات شیطانی و تسویات نفس اماره و صفات زوید از حب دنیا
 که راس کل لبیه و خطیه است و سحیه آنها از کبر و حق و حسد و ریاء و شرب و خمر و
 وعداوت و بغضا که همه تا میج و بزم غلط کار که کاذب است و قینا اونا المذین
 اخلا فانهم الجن والانس نجعاً ما تحت اقدامنا لیکونوا من الاسفلین پس است در
 و ناست حال این طایفه مضد که منتظر و سبای تنبیه است چهار نفر جابل غیر عاقل
 و جلوس در نقطه راس الصد در مجالس و محافلند و حال آنکه مکان ادون و
 آتش همه موجودات است بتا و قضاطم که باین نکته التفاتی ندارد که نفس انسانی
 که صورت رحمانی است شرف و مجتبی شش شب و خلق با خلاق الله و با تصا

بصفت الرحمن است نه بشتن این مکان و آن مکان فوایح با من
 بلاد تم و حماقتهم ثم اعلم یا اخي ان الکلام فی ذکر القیمة و المعاد
 طویل و لا آء فیها مختلفه و ذکر کلا اوائهم یؤدی الی الاطباب فطوبی
 و اعرضنا کسطا و اقتصارا علی ما یکنی الطالب الاستبصار و صرفا لالاوقات فیما هو
 مقصودنا من جمیع هذه الوسائل چه درین انوین مقصود نه ذکر انقذات است و
 هر چه ازین مقوله ذکر شود قلم و زبان عنان را در بود و **ششم** در پس
 آینه طوطی صفت داشته اند آنچه است و ازل گفت بگویم
 و الله الموفق للصواب الخ و از حداد کرم و خشک و ردویم است نه هر حداد را
 هر کاه و رسایه خشکانند و مسموم بسم هوام چشم بکشد مخافا یعنی اگر
 مست چپ او را تا نوری زیاده باشد چشم راست او را اگر جانب راست
 او را زیاده باشد چشم چپ او بکشد نبات می یابد و اگر او را بخشکانند و
 و رسوراخ مار بریزند بال شود و اگر زنده او را در خانه بیاورند مار و عقرب
 داخل خانه نشود و اگر خون حداد را با قدری مشک و کلاب بچوشانند و
 ناست صاحب تحقیق النفس و ربو و سعال فرس از او بپاشند نبات یابد
 و از خواص چشم آن اینست که هرگاه زیر و ساد و با شش کسی بند و آن شخص
 نه اندام نفع است از خواب رفتن او و تعبیر هر کس و خواب ببیند
 حداد را و بعضی اشخاص تعبیر او جنگ و قتال است و در بعضی دلالت
 نماید بر وفات و مافات با اشخاص مجرم قسطنطنیه یا زن زانیه یا قطاع
 الطرق و بسیار است که تعبیرش در بعضی اشخاص بر رؤیت و ملاقات شخصی است
 شرک و کافر که قتال با او حداد است چه در بعضی اخبار عامه امر بقتل حداد
 و غراب و عقرب و موش و کلب عقور چه در حال و چه در محرم شده

و اینها را از فو اسق شمرده اند مقتضای حدیثی از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله نقل نموده اند و عبارت حدیث اینست خمس فو اسق یقتلن فی الحال و
 الحمر المراب و الحدا و الفار و العقب و الکلب العقور لیکن باین حدیث غالباً و غیر
 باین حدیث توفیق نموده اند و فو اسق اینها را بعضی خبیث آموخته اند و
 بعضی گویند بجهت آنست که هر یک از اینها بعضی از منکرات و ذیله و دشمنی
 و بعضی گویند که اینها ساعی در خراب نمودن کشتی نوح بودند و بدین دلیل
 از باب سعید نداری سؤال نمود که چرا موش را نویسته میگویند جواب داد
 که شبی از شما جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار بودند موشی فقیه
 از پیش رخ که افرخته بود در دهن گرفته خواست که خانه حضرت را آتش
 زند آنجناب متفقت شدند و آنرا کشتند و از این عباس نقل نموده اند که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند موشی فقیه در
 دهن داشت و بر خمره که حضرت بر آن نماز مینمود انداخت و بقدر و برنجی
 سوخت و در صحیح مسلم و غیر اوست اینکه پیغمبر خدا ام فرمود و با طهار و خاموس
 نمودن شمشیر چراغ و آتش را در وقت خوابیدن و علل ذلک بان الذی یسئله
 تضرع علی اهل البیت ببیتهم فاذا لند معتبرین تعبیر موش را باین فاست
 نموده اند و بعضی تعبیر برزق نموده اند الی غیر ذلک و باید دانسته شود
 باز که عنوان این فصل در او بود و ذکر حداد بنا سبت شد چند صنف است
 بازی و با شق که فارسیان باشند و تبرکی قرنی و بیدق و مختصر اما
 بازی حرارت مزاج او بیش از همه است از اینجهت بر ششک صبر نتواند نمود
 تبرکی او را قارچهای گویند منزل و ماوا در درختهای پر سایه و انبوه دارد
 و او سبک بال و تند پرواز است و از شمالی که ما بین عرب معروف است

این مصرع است و همل بنقض البازی بغیر جناح و اینر اور وقت حث و
 ترغیب بر سعادت و وفاق و اجتناب از تفرقه و اتفاق ذکر نمایند
 تتمه این مصرع این است اخاك اخاك ان من لا اخاله كساع الى الهيجا بغیر
 سلاح و ان ابن عم المراء فاعلم جناحه و همل بنقض البازی
 بغیر جناح مجلا و ده اور اجاوت و جرات بیش از تر است
 عمر اعلیت بر او غالبست و زیاد و مرعین شود از مقوله رختن پر و گوشت
 و بی اشتیائی نهد او طعمه و غیره بهترین اقتاش است که پر او کم باشد و
 چشمهای او سرخ و تیز باشد و گردن او بلند و سینه او پهن و مابین
 دو دوش او فراخ باشد و تکیه او در شستن بجانب دم او و رانهایش
 و راز و بر باشد و و ذراع آن ضخیم و کوتا و باد باشد و ازین پست تر که بود
 رنگ که چشم آن سرخ و زرد و همچنین در همه صفات مخالف با آنچه از
 صفات مذوره ان که ذکر شد باشد آن خواص بازی حار و درجه دوم و
 یابس در سیم است محلل او رام و جاذب عموم است کشیدن زهره با چشم
 مانع است از نزول آب و چشم سوخته پر آن مدخل جراحت است و
 هرگاه زنی زرق آنرا باب بیاض مدعین شود و برآستن شدن اگر چه عاقر
 باشد و اگر بخور یا فرجه نماید مستطین است و آن منسوب است به شتری
 التعبیر اگر کسی نیکو لیاقت امارت و سلطنت دارند باز را و خواب
 بینند با امارت و سلطنت رسند و اگر غیر آنها باشد از مرتبه خود ترقی
 نماید و بریاست رسد اگر نیک که باز از یاد فرار نمود و عیاست زوال ملک
 و ریاست است اگر بسیند که از دست او فرار نمود و پای او یا چیزی
 از پر او و روستش ماند نیز بهین تعبیر دارد و اگر در خواب وید که باز را گشت

الخواص

التعبیر

الباشق

برودان غالب آید و اگر دید که بزاقتند و هلاک شدند دلیل
 است بر هلاکت و موت ملوک ظالم جابر که اموال الناس را چهارا
 ازید آنها اخذ نمایند و اگر دید که کوشت باز میخورند و از اموال سلاطین چیزی
 باورسد و همه العالم اما با شوق بفتح کسربین هر دو معرب باشد فارسی
 است مادی و او را عبرتی نویسته گویند که حکم و حکم او را نیز باین اسم خوانند
 کینه او عبرتی ابو الاخذ است بترکی قرقی گویند و از خشک و درو
 است و بر تشنگی کم طاقت است و لطیف تر است از بازگشای خلق
 و الاضطراب است کاهی مانوس و کاهی متوحش از انسان است و
 قوی النفس است اگر از کوچکی تربیت شود بهتر است و کمتر از حکم میاید
 تخلف نماید و شکل و طریقه از سایر جوارح است لیاقت شکار نمودن
 ملوک را دارد چه شکار او اشرف و افتخراست از شکار بازی و از مقوله
 دراج و کبوتر و رشان و امثال اینهاست و او مرغی است که شبی و شوش
 بر او غالب است و از شهوت خود متاوی و متالم است و بسیار
 غضب بر او مستولی است و اگر شکار او قوی باشد با او مقاومت نماید
 دست از و نمی کشد تا اینکه یا بر او غالب آید و او را صید نماید یا خود
 هلاک نماید اما صفات و علامات آنها که با آنها تمیز بد و خوب آنها داده میشود
 آنست که هر که ام صغیر و کوچک باشند من حیث الجثه و المنظر و کران
 و ثقیل باشند در میزان و بلند کشیده باشد ساقهای آن و کوتاه باشد
 دوران آن اجود و حسن و انجم همه افراد است و هر که ام و ون این باشد
 او ون و احسن است و جبان است و از عادت باشد آنست که در روز
 باران شکار نمی نماید و از شکار فرار نماید الخواص مراره باشق نافع است

الخواص

مطلق چشم را اکتال باو بشود و زیاد نماید نور چشم را و منع نماید از نزول
 آب چشم و دماغ او فرل خفقا، سوداوی است هرگاه و بیاشامند بقدر یک
 در هم آنرا که مزوج نمود باشند با کلب و هرگاه و آنرا با پر بچو شاند و
 آب مطبوخ آنرا با روغن زیت مزوج نمایند و اینقدر بچو شاند که مالیت
 آن تمام شود و روغن همانند ناف است مراعیار و عرق انسان و مفاسل
 و اوجاع رگبه و تعب را و ذکر نمود و اندک بین اطباء شکرانته مساعیم که هرگاه
 کسی چشم باشد را و خرقة زرقا پیچید و بر بازوی چپ خود بندد و از راه رفتن و
 مشی بقدرم تعب نمی یابد و الله العالم علی انجیایا **التعبیر** خواب دیدن باشد
 بعضی معتبرین تعبیر بدزد و قتل الطریق نمود و اندک بعضی با و لا و ذکر شجاع نمود
 اند و اما سیدق و ادکی از جوارح است و صغیر اجنه است و ترکان
 از اثر متا و میگویند دیدن نماید که گنجشک و طیور ریر که قریب اجنه گنجشک اند
 یوست بر مزاج او غالب است و بعضی اوقات از گنجشک و سید خود فرار
 نماید و شکل دلو ن او شبیه باشد است از اینکه اصغر است از او و سهل
 اما نقیاد و التعلیم است ولی بعد از تعلیم بدو وی وحشی میشود و تسلیم را
 فراموش نماید خواص و مزاج و تعبیر او قریب باشد است **مفصل تعبیر**
 در صقر است که بخارسی او را چرخ و قتی از او را سنقر گویند چنانکه حکیم خاقانی
 علیه الرحمه درین شعر خود گفته است شعر شاه طغان چرت بین باد و علامه روز
 شب **کان قد سنقری کند و آن کند آق سنقری** و مرادش از قمر
 سنقر و آق سنقر چرخ سیاه و سفید است که گنایه از شب و روز است
 گنیه او ابو شجاع و ابو انحرار و ابو الصبح و ابو عمر و است مع او اصقر و مقصور و مقصور
 آمده و او یکی است از انواع جوارح از بعد که سنقر و شاهین و عقاب و بازی است

اگرچه لفظ صفر مابین عرب اطلاق بر مطلق طیور شکاری از بزاوه و شواهرین و غیره مکرر است
 و عقاب هم شده ولیکن خاصا استعمال شده است و نعوت بسباع و ضواری و گاو
 است و اگر رداج بدل هم اورتا میدهند و او سه صنف دارد یکی صقر و دوم کونج
 سیم بوبو اما صقر بصادوسین و زاء بهر سه آمد و صید لانی را معتقدان است که هر کلمه
 که در او صاد و قاف باشد در او لغت آمد و چنانچه صقر و صقر و زفر آمده است همچنین بصاق و
 براق و بساق نیز آمده است و همه یک معنی استعمال شده این بسکت منکر انتقاد است و نقص
 بایه شریفه و النخل با بسقات که تفسیر بر تفاسات شده ولی این تا عدد اگر کلیت
 نداشته باشد ولی غلبه دارد و صقر نسبت به طيور شکاری مثل قاطر است
 نسبت به سایر دو آب چه صبر او بر شدائد و اذیت و طاقت او بر طیران
 خست بیش از همه است مضافا حیث بر او غالب است و از غذاها ی کمین
 غلیظ کثر اذیت میکند و بسیار شجاع و بیایک است و بهر قسم از شکار که باشد
 از مقوله لری و امثال او خود را میزند و خونی ندارد و مزاجا اگرچه ابرو و اربطه
 سایر حواری است ولی استقامت مزاج او بیش از همه است لهذا
 بطی حرکت است و شکار او بیشتر بانو اسطه از قسم خرگوش و بچه آهو و امثال
 اینهاست و از شکار طیور سریع الطیران بجهت لطو و حرکت عاجز است
 متعجب صید نماید و بجهت رطوبت و برودت مزاج آب بسیار که میاشتا
 لهذا موصوف بخبر و متن رایج افم است و در عرب مثل است که فلان
 خلف من صقر و خلف از خوف بفتح خا است که معنی تعفن و تغییر را یک
 است و مندر قول علی بن ابی طالب علیه السلام لم یخلف فم الصائم اطیب عند الله من دمج المساک
 و مابین علماء خاصه و عامه خلاف و شاعر است که بوی خوش دهان شخص
 صائم در دنیا است یا آخرت یا دنیا و آخرت با هم قیل به و قیل بها ولی حق در

منتهی نیست که در آخرت است ولی دنیا اگر مرابطه باشد با آخرت پیدا
 نمایند و مشاعر ایشان قوی گردد و روزنه از شاه ملکوت برایشان مفتوح
 شود و میتوانند او را که را آن طیبه دهن صایم انبیا چنانچه آن را یک ملکوتیت
 بر او غالب است و بقولی ملک او را که آن توان نمود پس اگر اهل دنیا
 او را که آنرا نمایند من حیث انفسهم دنیویون او را که نموده اند بلکه
 من حیث انفسهم خودیون او را که است شام نموده اند پس تحقق شد که این را آنچه در
 آخرت است نه در دنیا و آنچه بسیار رسانمین که بجهت اسماک و حرکت اخط
 رویه در مزاج ایشان و حرارت و رطوبت غریبه را یک کریمه فتنه اند و مان
 ایشان است شام میشود و انکارش مکاره و شبهه در محوسات است
 چنانکه همه انبیاء و بعضی اولیا را این مقام میسر است لایما خاتم انبیاء علیه من
 الصلوات از کما و من النجات انما پاک پس اسلاخ از وجود کونی طبیعی
 و عین صحو که وافی بجانین و جاس بن احمدین و آیت تاسه یا من لا یشتغل بانشان
 عن بشارت شده بود روحانیت و لطافت قوای آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
 بحدی بود که در بیداری بیدیدند چیزهایی که سایر مردم نمیدیدند و میشنیدند
 چیزهایی که سایرین نمیشنیدند و استشام روایی چند میفرمودند که دیگران ان بویها
 نمیشنیدند چنانکه در بصر مبارک خود فرموده ذویت لی الامر فی فاریت مشان قها
 و مغار بها و در سمع خود فرموده اطت السماء و حق لها ان تا ط ما فیها
 موضع قدم الا و فیها ملک و اقع او ساجد و در شم خود فرموده و حق او قری
 اتی لا جدد یح الیمن من قبل الیمن و است مرحوسه خود را صلا زد که
 ان الله فی ایام دهر که نفحات الافق عرضوا لها و در ذائقه خود اخبار فرمود که
 ابدیت عند ربی بطعمی و لیسقینی و در لایسه خود فرموده وضع الله بکفی ید

فاحش القلب بود انا مله بین ثدینی و مقصود از ذکر این اخبار محض مثال است
 والا اتحادیث شریفه و الیه بر احساسات آنجناب که و رای احساسات تاک
 ناس بود و لا تعد ولا تحصى است و این یکی از خصایصش باشد نبوت است و
 ذکر بقیه او موجب اطناب و خروج از طور و عنوان این رساله است رجوع
 بطلب بشود اولی و انسب است بدانکه اول کسی که طریقه صید نمودن
 آن صقرا را بنا نهاد کسری انوشیروان بود چنانکه در سبق ذکر شد بعضی
 گویند حارث بن معاویه این ثور بود و او چنان بود که در وقتی از اوقات
 بعزم تماشای دام شخص سیادی که بجه صید گنجشک کسترده بود بصحر رفت
 و در این بین صقری گنجشک صید کرد و آنرا پارد نمود و غذای خود ساخت و
 حارث نظاره میکرد ازین مشاهد و تعجب نمود امر کرد که صقرا را گرفتند
 و در خانه حبس نمود و جهت غذایش کسیرا بر آن موکل کرد تا چند وقت که گذشت
 روزی آن صقرا در دست گرفته در صحرای سیر مینمود و خرگوشی پیدا شد
 آن صقرا در دست حارث پرواز جستن نمود و خرگوش را صید کرد بر تعجب
 حارث افزوده رفته رفته اعراب بعد از او طریقه تعلیم و صید با آنرا یاد
 و تکریم نمودند و شایع شد و از عادت صقرا این است که در رؤس اشجار
 و جبال و جادهای بسیار بلند منزل دامادی نمیکرد بلکه غالباً در مغارات
 و کهوف و شکافهای کهوف و سطکوها منزل مینماید و انشس با انسان
 بعد از تربیت شش از سایر جوارح است و در اغتذاء قانع و صابر است
 و هرگونه غذا که بیاید بخورد مثل مردار چهارپایان و غیره برخلاف بازی که اگر
 غذای او کثیف باشد مدام از او میخورند و نقل اخبار و تواریخ نقل نموده اند
 که در وقت وفات حضرت داؤد علیه السلام پهل هزار هزار را همسب

بجهت شمع جنازه آنحضرت حاضر شده که همه برهن پوش بودند غیر
 از سایر ناس و یوم وفات آنجناب هوا بسیار گرم بود و از آفتاب
 اذیت میکشیدند پس شگوه بحضرت سلیمان علیه السلام نمودند که بجهت آنها
 سایه بنافر ماید پس آنحضرت همه معقوری که در وجه ارض بودند حضار
 فرمودند و امر فرمودند که بالها و یکدیگر بپا کنند و بر سر القوم سایه بکشند پس
 بامر فرمود و آنجناب چنین نمودند و القوم از رحمت و ثقب حرارت شمس
 نجات یافتند و نیز نقل نموده اند که در وقتی که بد از خدمت آنحضرت
 غایب شد و غضب فرمود و فرمود لا عندی بئر عذرا باشد بیدار آید صقرا
 امر با حضار بد فرمود و بروایتی عقاب را امر فرمود و بقولی نسر را امر فرمود
 علی اختلاف الاقوال بفرموده آنحضرت عمل نمودند و در هوا بلند شدند تا اینکه
 بد را در راه بین یافتند بعد از یافتن خواستند آنرا پاره نمایند بد قسم
 داد آنها را تا اینکه آنرا آوردند خدمت آنجناب و قصه مقصود و شریکها
 را بیان نمود تا آخر قصه که ذکرش موجب اطباب است الخواص گویند
 صقر را زهر نیست و اگر آزامت زمانی نگذارند بدون مرضی ملک شود
 و ماغ آنرا بر که بر قضیب مانند قوه باد را زیاد نماید و اگر برهق اسود و کلف
 مانند آنها را زایل نماید و بهترین افراد آن آن سنج رنگ آنهاست که
 طویل الذنب و سر و مایل باشند و کفین او لطیف باشد بعد
 از آن نقطه نقطه های سفید وجود از همه است التبعیر دیدن صقر را در رؤیای
 معبرین دلیل زیادی عزت و رتبت و منزلت و استیلا و غادی و
 بلوغ با مال و نفایس اموال و تفریح بهوم و رفع غموم و اولاد و ازواج
 و عبید و نعم نامحدود و کثرت اسفار با نیل مقصود و استیلا بر بعضی از

معبرین بر خلاف اینها از مقوله موت و زنده ان و فقر و امثال اینها تعبیر
 نموده اند چون از تقشیر ارواح و جابر بر حیوانات و کاسر عظام آنها
 دانسته اند پس هر چه از جوارح و کوا سر و در و پا بدون شکار و ممال
 دیده شود غنیمت است و سایر حیوانات شکار را مثل سگ و یوز را
 تعبیر فقر زنده شجاع نموده اند بلکه همه جوارح معلیه را هم تعبیر بولد شجاع نموده اند
 و الله اعلم اما لکونج که یکی از اصناف صقراست و او یکی از جوارح
 است و او نسبت بصقر مثل زرقست نسبت به بازی و جرأت و جرات
 او بیش از صقراست و از مقدر جسته و قوی و انفع است و حرارت
 مزاج او بیشتر است لهذا سبک بال و تند پرواز است و نقصن
 و بدن او هم زیاد است بجهت فی الجمله حرارت که در مزاج اوست و بیشتر
 یوم یکدفعه آب می آشامد جسته او کمتر از صقراست و غالباً شکار او از حیوانات
 آبی است و میل زیاد بشکار موش و مار دارد و از شکار نمودن کچه آهو عا
 است خواص و تعبیر او قریب بباشق است اما قسم دیگر از صقرو یو است
 کنیه او ابوریاح است و شبیه بیهی بباشق دارد و اهل روم و مصر او را علم
 میکنند و این کو چکتر از دو قسم دیگر است و دشمنش کوتا و است و همچنین
 پای پای او مزاجا بر دوار طرب از باشق است چرا که نمبر و وقار او بیش
 از باشق است و در حرکت و طیران البطا و نقل است آب بهمنی اشام
 که بر بندرت و ضرورت و نقصن و بدن او هم بیش از باشق است اما نسبت
 بصقرا و اسب است لهذا شجاع تر از صقراست و بر صقرا و بنابر
 غالب آید و بیشتر شکار خود را بچکال پار و نماید بدون حاجت مبتکار چه قوت
 چکال او نسبت بعض جوارح بیشتر است و اول کسی که او را اخذ و تعلیم

فی الکونج

نمود و بهرام کور بود و او چنان بود که وقتی در شکار کاو دید که یو یو قبره را عقیق
 نمود و مرتفع و متخفیف شد تا او را حید و پاره نمود و غذای خود ساخت آن
 طایر را بتدبیر بست آورد و تعلیم نمود و رفته رفته شایع شد چشم او بسیار
 سرخ است ناشی که یکی از شعرای عرب است گفته و یو یو مذهب مشرق
 کان عینیه لدی التحقيق فان محروطان من عقیق و لفظ یو یو در
 عربی مثل جو جو معنی کشتی است و طایر مخصوصی و بنای او خالی از غرابت
 نیست مثل این بنا در لسان عرب غیر از پنج لفظ نیامده یو یو و جو جو و یو یو
 بار موصه که معنی اصل و بنیان است میگویند زید یو یو الکریم ای اصله و
 دود و که شب پنجم و ششم و هفتم و هشتم است و لولو که در آن بیمار
 قسم آمده لولو بدو همراه و لولو بغیر همزه و لولو با همزه اول و عکس او الخواص
 منزه از اهر که و نجس کنند و با شکر طبرزدی سخن نمایند و با سر لین سوسار
 مخلوط نمایند صاحب بیاض چشم را کتال با و نافع و مزمل اوست با و
 خالفه زهره آنرا اهر که با آب شده انج نجس کنند و صاحب صداع سوط
 نماید رافع صداع است و ایضا دماغ آنرا با منجج ذوب نمایند و
 بخور آنند کسی که میل مضطرب بخمر و بنید و قناع و سایر مسکرات داشته باشد
 و عاوی او شده باشد ترک این عادت نماید و مسکرات مبعوض او شوند
 نظیر این خاصیت را در دماغ مصفوری نیز نقل نموده اند و الله العالم بالتعبیر
 و این یو یو در روایا دلیل است بر اتصاف شخص بصفت ایند او که
 و بعضی تعبیر بولد غیر صالح نموده اند و هو العلیم الخیر اما سقر بین قزوینی نقل
 نموده که آنهم یکی از جوارح است و در نجم شامین است که آنرا با ایش
 پنجم تر است و قشیش آن غالباً در بلاد بارود است و در ترکستان

سقر

بسیار است و از غایت آن نیست که در وقت شکار نمودن طیور
 در هوا مشرف بر آنها میشود و شکل و اردو و اطراف آنها پر واز نماید
 تا وقتی که بجان اول خود نماید همه طیور در وسط و اردو جمعند و همچنین طبقه
 طبقه در هوا نزول نمایند طیور هم از خوف آن نزول نمایند تا آنکه زمین مقصود
 میشوند و از دور و الطیور را نیز میت حید نمایند و یکی از آنها از خوف فرار نمی نمایند
 و البته عالم تر جسر و منقول است که ذکر متفرع لا تفرح بالدنیا است مضمون
 این ذکر و مقال غفار و صدق است تا می هست الدنیا را این کا خطا بدست عزیز اگر
 چشم بصیرت را ستایان بنیاد کوش عبرت و حقیقت ما اهل ایمان شنوای
 باشد بچشم و کوش خود می بیند و می شنویم که تمامی سلسله موجودات و یکی ذرات
 کائنات بر ما میخندند و بلسان طبع سر از چهار آمو غلط و پند میدهند ولی کو
 گوشش را بشنود و می سر ایش کوه که نغمه سرایان عشق خاموشند
 که نغمه نازک و اصحاب پیله در گوشت نادیده فی کل آن الی که تکنون فی طلب
 اللذات الفانیة الداوة الدنیویة وانت معرض عما یثمر السعادات الباقیة
 الاخرویة فان كنت من اصحاب اللب والعقل فاقنع من الدنیا برغیفین و کثیر
 من اکل سنة بثوبین لئلا تسقط من البین و تجیئ یوم القیامة بنجفی جنین مومنین
 للعاد و الشین اندکی تامل را پیشه و تفکر را اندیشه کن که گیتی و چستی و از
 کجا آمده و کجا میرود و چه خواهی شد و مسقط الرأس تو از که ام شهر بند
 و ناهیه است چه غفلت قلب از عظم عیوب و اکبر ذنوب است اگر چه
 آنی از آفات و لمحو از لمحات باشد حتی آنکه از باب عرفان و اصحاب
 کشف و ایقان غافل رانی حین الغفلة در زمر و کفار شمرده اند کما نطق به
 کلام العطار هر آنکو غافل از حق یک زمان است مه در اندم

کافر است اما انسان است اگر آن کافر پیوسته بودی
 در اسلام بروی بسته بودی گرچه وصالش نه کوشش دهند
 انقدر ایدل که توانی کوشش انما احببتم انما اخلقنا کرم عبثا لعمرك
 الا والله نه این چنین است اگر اندکی شب غفلت از کوشش بدین نایم بدین نایم
 کیستیم ویتیم و از کجا آمد و ایم و بچه کار آمد و ایم و کجا خواستیم رفت و چه خواستیم شد و مقصود
 نه آفرینش چیست و یقین دانی که در ای این دنیای و اثر متغیر زایل عالمی و ایم
 و ازلی است که مقام اصلی و مرتبه یقینی همه موجودات باوست و چون معلوم
 باشد که منزل ابد و مادای مخلد نه این عالم بی بنیاد است بلکه این رباط فانی
 مرزعه و کدو کاه و بندرگاه و ان استلیم و جهان است و از رستاقیت
 خصوصی حاصل شد ما را از او راهی باید که صاحب کنت و ثروت باشیم و در آن
 منزل جاودانی اسباب تعیش و کامرانی برای خود میانه نایم و اگر طریقه
 جمع را دور احوال و طریق را دور بین بازگشت بطن اصلی لوف را ندانیم از مالی کوش
 و بوش را بسا لکن طریق دانائی و راهروان و یار آشنائی باید بدیم و
 از مضامین مشفقانه و مواعظ دوستانه ایشان در کمذریم که راه دراز
 در پیش داریم و بتوشه و ذخیره محتاجیم تا بوطن اصلی که سواد اعظم است
 بحسب حدیث شریف علیکم بالسواد الاعظم سهولت و آسانی رجوع نایم
 اللهم حبیب الینا المسافرة الی اقلیم العقول و الارواح الذی هو وطننا
 الاصلی و مسکننا التحقیقی فان حب الوطن من الایمان کما جوی به لسان
 اشرف نوح الانس اعلی صلوات الله علی الملک الملتان ذی الایمان قال الذین انتم من الوطن
 مصر و دمشق و بغداد و حنین و الافرنج و الروم و غیرهم من البلاد و الله و شر قابله
 کنج علم باطنی باطنی چه گفت ایمان بوجوب وطن به این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهرست کارنامه است
 چو نگه از دنیا ست این اوطان نام
 مرغ دنیا کی کند خیرالانام
 تو درین اوطان غریبی ای پسر
 غریبت کرده خاکت بس
 موطن اصلی خود را یاد کن
 رویت از جسم و جانرا شنا کن
 بازمانی دور از تسلیم روح
 تا یکی ای پدر شهر صبا
 در غریبی مانده باشی بستان
 همه کن این بند از پا باز کن
 بر سر از لاسکان پرواز کن
 تا یکی در چاه طبعی سه نمون
 یوسفی یوسف بیا از چه برون
 تا غریز مصر باقی شود
 و از هر ای از جسم و روحانی شوی فبعد التفتیش نعم ایاقانیابل عیانیا
 ان مبدئنا من الله و مرجعنا الی الله و موطننا فی اقلیم الله فلیکن سیرک فی
 سبیل الله و بالله و علی مله رسول الله حتی تکون من امة المرحومین كما قال المولانا
 و سیدنا رئیس الموحدین و قائد الغر المحجلین امامیر المؤمنین صلوات الله و
 سلامه علیه و علی احواله الطیبین الطاهرین و حمد الله امر عرف نفسه
 و لم یستعد طوره و علم من این و فی این و الی این و هذا یا اخي علم لا ینال الا بفضل
 الله و عنایتہ و الله یختص برحمته و فضله من یشاء لیس کل من یمسک و لا من
 سلك و صل و لیس العلم بکثرة التعلیم و التعلیم بالهون و یقذف الله فی قلب من
 یشاء لیس عنایا ازلیه و مواهب ربانیه حیات فی الابد ما جرى فی الازل
 و غرور این بوس کربان دهم
 بهر که دل در خانه و دوکان نهم
 هزار نکته باریک تر ز مواج است
 زهر که ستر شده قلندر می داند
 فیاللعجب هذا سبیل آدم فی طیها یوح و رمی فیها بالحجارة نوح و قذف
 فی النار خلیل و اجمع للذبح اسمعیل و بیع یوسف بثمن مخمس و احنین

ولبت في التجر بضع سنين ونشر بالمناشير حديد ذكرها وافرط داود
 في البكاء وتنغص في الملك عيش سليمان ونحير بجواب لن تراني موسى بن
 عمران وكسر حبين المصطفى صلى الله عليه وآله واحبيب قرن المرتضى
 عليه الصلوة والسلام وستم الحسن عليه السلام كوة بعد اخوي وذبح الحسين
 عليه السلام بكر بلا وابتل اهل بيته وعيالهم صلوات الله باقسام
 البلاء ونحن نسألهما ونطلبهما بالمراء والجبال وكثرة القيل والقال ما شبه
 هذا بالمتنع والمحال حاشا ثم حاشا لا بد لنا من تحمل الاثقال في
 طريق الوصال الا احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا
 يفتنون وتخليه النفس عن الرذائل وتخليها بالفضايل وملازمة
 ذكر الله في الخلوة حتى يتنور القلب ويتخلّى من صدى الشهوات النفسانية
 والخواطر الشيطانية وترك الدنيا وملازمة التقوى امن اسس
 بنيانه على تقوى من الله خيرا من اسس بنيانه على شفا جوف
 هار ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا اي بين الحق والباطل وذلك بان الله
 هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل الا كلني ما سوا الله باطل
 وكل نعيم لا محالة زائل فان ادنى مراتب التقوى لاقتناء عن المنهيات و
 المحرمات واعلاها عن مشاهدة الغير حتى عن نفسه

اي انما يقبله وفاروست ترا

برغز چرا حجاب شد پوست ترا

دل در پی این و آید نه بکوست ترا

یک دل داری پس است یک دوست ترا

وذلك لا يمكن الا بالمعرفة وامتلاء والمحبة بما يدعى عزيزه بان كرميت فرغ

معرفت است وثمره طيبة آن شجرو است پس هر چه معرفت بطنع او وادان ل

و انما راودا سار و صفات او و ذات او بهر بهانه بیشتر است محبت بیشتر است

و چون محبت ناشی میشود از ادراک ظاهری که از صفت جمیلی ناشی شود پس
 هر موجود و یک صفات جمالیه او زاید باشد البت بر دوستی و محبت است و او را دوست
 مکر ذات احدیت او که اجل من کل جمیل است پس محبوبیت و معشوقیت
 نامر مطلقه ملک طلق ذات کبریائی اوست و پس وحده لا شریک له
 و توضیح ذلك ان کل عاشق و محب اما ان محبت نفس و محبت غیر اما محبت النفس
 فی اشده و اکده اقوی من محبتة الغیر لان محبتة الغیر من المال و الاولاد و العیال و
 غیرهم کما هاراجعة الی محبتة النفس و المحبة تكون بقدر الملائمة و المعرفة و لا
 شیء اشده ملائمة لاحد من نفسه و لا هو شیء اقوی معرفة منه بنفسه لان
 معرفة النفس بالنفس حضور و علمها بالغير حصولی فلما جعل معرفة النفس مفتاحاً
 لمعرفة رتبة حيث و در فی الاحباب و الاقارب من عرف نفسه فقد عرف رتبة و معلوم لكل
 من له در رتبة فی العقول ان جو کل موجود ظل و فرع لوجود جاعله و شامر بشئونه
 و رشح من بشئانه فمحبة نفسه ترجع الی محبة جاعله و قیومه
 او را که بخود وجود بخود او را از کجا جمال باشد
 آفتاب ظاهری چون در آئینه تابش نماید آئینه چون طالع از
 نور اوست خود را آفتاب یا بد پس خود را بجهت اتصاف بصفت
 نورانیت دوست دارد و اگر فکر کنی آفتاب بی آئینه آفتاب است چه آئینه پیش از مجله
 و قابل نیست ولی بجهت انصباغ او بصبغ نورانیت که صبغة الهی است خود را آفتاب
 می بیند و معشوق بخود می در زود و الا اوست که خود را دوست میدارد و در تو
 و نعم ما قیل رقی الزجاج و رقت الحجر فتشابهات و تشاکل الامر فکما نماخروک
 قدح و کما قدح بلاخر و اما محبة الغیر لحسنه و جماله اولقر به
 من الله و کماله و ذلك لان الحسن و الجمال و الکمال محبوب لذاته



چه جمال صوری ظاهری باشد یا باطنی معنوی ان الله جمیل و یحب الجمال فیمت
 چه غیر او را نشاید که جمال بود یا کمال چه هر جمال یا کمالی که از موجودات بروز
 ینماید کلاً و طراً عکس انوار جمال و ظهور آثار کمال آنحضرت متعال است
 که در مظاهر هر دو مایه و قایل ظهور و بروز نموده و فکل ملیح حسنه من جماله
 معارف بل حسن کل صلیحه پس هر جا جمالی است ظلی است از آن شمس تابان
 و هر جا کمالی است قهراً است از آن دریای سیران و لکل وجهه هو
 مولیها اینما توفی و جبه الله و نعم ما قیل شریفا و اهرقنا علی الارض فضلهما
 و لا مرض من کسل الکرام نصیب پس اگر تابش آن آفتاب جهان تاب
 بر مجلای دل و مرآت روح ظهور نماید کیفیت و حقیقتی که از او بروز و ظهور
 نماید حسن فطرت و نیکی سیرش خوانند و اگر بزطوا هر اجسام و ابدان جسمانی
 و قوالب جسمانی تابشی و جلوه نماید حسن صورت و صباحتش مانند آن تجلی
 منتج نیکی افعال و اخلاق و طوره و کردار است و این تجلی منتج لطافت و ملا
 و فصاحت حسن رفتار است ولی اصل و منشاء و منبع همه خیرات
 و طیبات و لطافت ذات اقدس جمیل لذاته اوست و باقی همه
 کسب بقیعة بحسب الظان ماء پس معرفت و محبت هر جمال من حیث آن
 جمال راجع محبت و معرفت جمیل لذاته مطلق است فما احب احدا غیر
 خالق و جاعله و لکنه احب عبده تعالی تحت وجوه الاحباب و استیلا الاستیلا من قبل
 لیلی و سلمی و شیرین و عذراء و الدهرم و الدینار و الجاه و الاقدار اگر شسته
 دل بافت و محبت کمی از اینها از حیثیت ذوات ظلمانیة اینها بسته
 شود و حاشا که کفر محض و محض کفر عقلی است نه شرعی و از جاوده مستقیم
 و فطرت سیر که فطرت الله التي فطر الناس علیها کل مولود یولد علی الفطرة

الا ان ابواه يهودانه ويبصرانه او مجتسانه اشارت وشارتی است
 باوید وراقاده و خارج شده این ره که تو میروی تبرکستان است
 قبله نظر مخنون بطاهر هر چند جمال لیلی بود اما بحسب حقیقت نه چنین بوده
 لیلی آئینه پیش نبوده دوست که بچشم مخنون نظر بجمال خود نموده در حسن
 لیلی و بدو خود را دوست داشته در حقیقت خود بخود میباخت عشق
 و امان و غدر را بجز نامی نبود و همچنین است کلام در محبت غیر بجهت
 احسان چه احسان هم محبوب است لذاته و لنفسه اعلم از آنکه متعدی و
 عاید بحسب بشود یا نشود و لا احسان الا من الله و لا محسن سوی الله
 فان الله جل شانہ ذوی الاحسان و خالقہ و جاعل اسبابہ و واعیه بید
 الخیر انہ علی کل شیء قدیر فکل محسن فهو حسنة من حسنات قدره و حسن
 اخلاقه و افعاله و قطرة من قیاموس مجاز جمالہ و کمالہ و افضالہ علم و ایتقان
 با نیققد از برای اصحاب معرفت و عرفان سهل و آسان است و
 بیچاره احوال قشری که جل نظرش بوسایط و اسباب است از درک
 این لذت و رحمان و ابد الدهر در خذلان است فان نظر الحکماء و الاولیاء
 و الانبیاء اوسع و احدد و معرفتم بالغة الی جوئیات الامور کما هی بالغتر
 الی کلیات ما ولهم طور و واء طور العقل الجمیور فہم لا یبظرون الا بعین و ا
 وھی عین التوحید الخاصی فلا یلتفتون الی الاسباب الصور تیر حیث
 لا وجود حقیقة للا سباب عندهم فضلا عن سببیتها
 ویدہ خواہم سبب سور اخ کن تا سبب را بر کند از پنج و بن
 و بر کند اسباب باین قسم است کہ همه و سایط و علل ظاہرہ را
 لاشی محض فرض نمائی و همه الکولات و سببات را مستند بسبب الاسباب

بدانی و جمیع تاثیرات را مقبوض و رکعت کفایت حضرت کبریا
 بدانی و بسان صدق بگوئی لك الكبرياء لك الجلاله لك العظمة
 لك الفضل لك الاحسان و پر و و عاشقی نمان کیست
 در جلوه و بسوی عیان کیست حسن و احسان چه جمله از تست
 محبوب بجز تو در جهان کیست نکذاشت چه غیرت تو غیر
 ما و من و او و این و آن کیست عاشق چه توئی و عشق و معشوق
 یلی که ویتس در جهان کیست و اما محبة الغير للمجانسة و ذلك يكون
 للمجنسية لان الجنس الى الجنس يميل سواء كانت المجانسة بسبب ظاهر كما
 ان القبيح يحب القبيح و يميل اليه لصباه او بسبب معنى غير ظاهر بل لمناسبة
 خفية بين المحب والمحبوب كما يتفق و يشاهد بين شخصين من غير ملاحظة
 و كمال و لا طمع في مال بل مجرد تناسل الارواح و ابتلاؤها كما قال صلى الله
 عليه و آله و سلم الارواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف و ما
 تناكر منها اختلف و هذا امر غريب من عجائب اسباب الحب لكن اصحاب النجوم
 معتقد هم غير ما ذكر و هو الاتفاق في طالع الولادة و غيره و الحاصل هذه المحبة
 ايضا واجبة الى محبة النفس فترجع الى محبة الله كما عرفت فلا محبة بالحقيقة الا
 الله و لا مستحق للمحبة سوا الله العبد من حيث ذاته لا وجود له من ذاته بل هو محض
 و عدم صرف و ليس في الوجود شيء له بنفسه قوام الا الحق
 القيوم الذي هو قائم بذاته و كل ما سواه قائم به

زرين صمت کائنات ما بقوا ثم هو تو قاتم بذات
 فان احب العارف ذاته و نفسه فبالضرورة يحب المفيد لوجوده
 المديم له ان عرفه خالفه موحدا و مخترعا و مبقيا و قوما بنفسه و مقوما لغيره فان